

## بسامد واژگانی و ویژگی‌های موجودات اساطیری مثبت در شاهنامه (سیمرغ، سروش، پری)<sup>۱</sup>

خلیل الله صادق‌قلو<sup>۱</sup>، معصومه مهدوی<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> استاد، دانشگاه فرهنگیان گنبد کاووس، گلستان، ایران

<sup>۲</sup> دبیر ادبیات فارسی، آموزش و پرورش گنبد کاووس، گلستان، ایران

### چکیده

انسان ناخواسته از ترس پدیده‌های طبیعی چون تیرگی شب، صدای باد و ... به دنبال پشتیبانی نامرئی بوده، تا او را نجات دهد. این‌گونه اسطوره‌های نخستین در ذهن آدمیان ظهور می‌کند. اسطوره گاهی فراتر از ذهن رفته، و در قالب ایدئولوژیک مطرح شده و ساختار زندگی بشر را در برهه‌ای از زمان تغییر می‌دهد. شاهنامه این بزرگ اثر حماسی، با اسطوره پیوند داشته است. اسطوره‌ها در قالب موجودات مثبت و منفی در ساختار شاهنامه نمایان می‌گردند که تقابل تاریکی و نور، بدی و نیکی می‌باشند. که اگر تنها در قالب موجودات منفی نمایان می‌شد تباهی و فساد جهان را دربرمی‌گرفت. پس موجودات مثبتی چون: سیمرغ، سروش و پری در آن نمایان می‌گردند که به جنگ موجودات منفی می‌روند. این موجودات مثبت، حوادث مثبتی را در طول شاهنامه رقم می‌زنند که خواننده را بر سر شوق و رغبت می‌آورد تا صمیمانه این کتاب بزرگ را به خوبی مطالعه و درک نماید. نگارنده بر آن شده است که موجودات را از جایگاه کاربردی و پیدایش این موجودات در شاهنامه بررسی نماید تا از این راه، به درک بهتر مفاهیم این جاویدان اثر حماسی، دست یابد.

**واژه‌های کلیدی:** اسطوره، سیمرغ، سروش، پری.

<sup>۱</sup> داوری و گزینش توسط کنگره بین المللی زبان و ادبیات مشهد

## ۱- مقدمه

انسان‌های اولیه بی‌شک به عناصری هم‌چون روشنایی و تاریکی و سرما و گرما پی برده بودند و مفاهیم تضادی بین آن‌ها را درک می‌کردند. گذر فصل‌ها، جنگل‌ها و کویر و ... همه و همه، آن‌ها را وا می‌داشت که تأمل بیشتری کنند و در جهت آسایش و رفاه خود به غارها و جاهای امن دیگر پناه ببرند.

انسان ناخواسته از ترس آفتاب درخشان و تیرگی شب، و حرکت آب و صدای باد، به دنبال پشتیبانی نامرئی که بتواند آنان را نجات دهد، می‌افتد. این‌گونه می‌شود که اسطوره‌های نخستین از ذهن انسان ظهور می‌کند.

آغاز پیدایش اسطوره با آغاز ناتوانی بشر در مقابله با درماندگی‌ها، برآوردن آرزوها و ترس از حوادث غیرمترقبه، رقم می‌خورد. گاهی عده‌ای برآنند که آفرینش را هم نوعی اسطوره بیان کنند زیرا اعتقاد دارند همه چیز از آفرینش آغاز می‌شود.

موجودات اساطیری شاهنامه، مثبت و منفی، نیز این‌گونه بین مردم رواج پیدا می‌کند. شاید این اسطوره‌ها گونه‌ای تکامل یافته از اسطوره‌های ذهنی مردمان نخستین بوده است.

## ۲- بیان مسأله

ساختار شاهنامه از سه بخش اساطیری، پهلوانی و تاریخی تشکیل یافته است. اسطوره بخش عظیمی از این بزرگ اثر حماسی را دربر گرفته است.

اسطوره داستان‌هایی است که برگرفته از باورهای مردم است و تاریخ دقیقی ندارد. این مفهوم شگرف در ساختار شاهنامه در شکل موجودات فرازمینی که گروهی مثبت و گروهی دیگر جایگاه منفی دارند، جلوه یافته است.

نگارنده در این پژوهش بر آن است که موجودات مثبت را در این جاویدان اثر حماسی از دیدگاه برآمد واژگانی و معنایی و کاربردی بررسی نموده، از این گذرگاه به مطالعه و شناخت این موجودات بپردازد تا به فهم دقیق و ارتباط اجزای شاهنامه از این منظر دست یابد.

## ۳- موجودات اساطیری مثبت در شاهنامه

### ۳-۱- سیمرغ

جانوری است مشهور که هر لون که در پر هر یک مرغ می‌باشد همه در پره‌های او موجود و بعضی گویند که به غیر همین اسم، اسم دیگر وجود ندارد (دهخدا، ۱۳۳۹). و آن پرنده‌ای بوده است که زال پدر رستم را پرورده و بزرگ کرده (برهان قاطع) مرغ افسانه‌ای و موهوم (معین) در اصل سین- مرغ پهلوی، سین- مرغ اوستا و در هندی باستان «چی نا» ارمنی «چین» آمده است. محققان سننه را در اوستا به شاهین و عقاب ترجمه کرده‌اند و با «ورغنا» اوستایی یکی دانسته‌اند بی‌شک بیان دو مفهوم سننه اوستایی و سیمرغ فارسی یعنی اطلاق آن کهن روحانیون و موبدان علاوه بر وظایف دینی، شغل پزشکی می‌ورزیده‌اند. بنابراین تصور می‌شود یکی از خردمندان روحانی اهل باستان که نام وی سننه از نام پرنده‌ی مزبور اتخاذ شده بود، سمت مهمی داشته که انعکاس آن به خوبی در اوستا آشکار است. و از جانب دیگر وی به طبابت و مداوای بیماران شهرت یافته است.

بعدها سننه (نام روحانی مذکور) را به معنی لغوی خود نام مرغ گرفته‌اند و جنبه‌ی پزشکی او را در اوستا به درختی که آشیانه مرغ سننه است و در خدای‌نامه و شاهنامه به خود سیمرغ داده‌اند. چنان‌که در بهرام یشت بند (۳۸-۳۴) آمده است «کسی که استخوان یا پری از این مرغ دلیر (وارغن) با خود داشته باشد هیچ مرد دلیری او را نتواند براندازد و نه از جای براند. آن پر او را

هماره نزد کسان بزرگ و گرامی دارد و او را از فرّ خود برخوردار سازد. آری پناه بخشد آن پر «مرغ» در هنگام برابر شدن با هموردان خون‌خوار ستم‌کار. دارندگان آن پر کمتر گزند یابند. همه بترسند از کسی که تعویذ پر مرغ وارغن با اوست». در مینوی خرد (پازند) آمده «آشیان سین مورو (سیمرغ) بر درخت «هروسپ تخمک» است که آن را «جد بیش» (ضد گزند) می‌خوانند. هرگاه سین مورو از آن برخیزد هزار شاخه از آن بروید و چون بر آن نشیند هزار شاخه از آن بشکند و تخم هایش پراکنده گردد» (خلف تبریزی، ۱۳۶۶).

لفظ سیمرغ مرکب از مرغ به اضافه لفظ سننه اوستایی می‌باشد که به معنی شاهین و باز است راجع به سننه آمده است. حکایت از خدمت رضایت‌ها راجع به جنبه‌ی پزشکی و جادویی سیمرغ دارد. سیمرغ در ادبیات غیر حماسی ایران به عنوان موجود ناپیدا، بی‌نشان و غالباً از انسان کامل، که از دیده‌ها پنهان است به کار رفته است (زنجانی، ۱۳۷۲).

سیمرغ کلمه‌ای است که از دو پاره ساخته شده است. پاره‌ی دوم آن مرغ به معنی پرنده است. این واژه در اوستایی «مرغه» و در پهلوی «muuro» بوده است. پاره‌ی نخستین نام: سی، سننه در اوستایی سن در پهلوی مانده است هم‌تای سنسکریت این واژه شینه معنای آن در اوستایی و سنسکریت «مرغ شکاری و باز» بوده است.

گمان برده شده است که شاهین شکلی است که از این واژه‌ی باستانی در پارسی باز مانده است. شکل‌های دیگر از (سائنا) که به شکل کهن آن نزدیک‌تر است، سین است. در اوستا که در پهلوی «روس تیوخ مگ» به معنی (همه تخم) نام گرفته است که تمامی دانه‌ها و گیاهان دارویی و درمان بخش از آن سرچشمه گرفته‌اند و ستاننده شده‌اند. هر سال سیمرغ این درخت شگفت را می‌افشاند و تخم‌ها به دریا می‌افتند. و همراه با آب و باران به سرزمین‌های قحطی فرو می‌افتند. در ایران پس از اسلام درخت «همه تخم» را به واژه‌ی «طوبی» عوض کرده‌اند که آن نیز کنام سیمرغ شمرده شده است. از همین رو سیمرغ در پزشکی و داروسازی و درمان‌گری نیز پیوند دارد. و محض اوست که نخستین بار رستم را به کاربرد پزشکی (جراحی) از رودابه می‌زایاند که شرح آن در شاهنامه آمده است. (بیت‌های ۳۶۰۷-۳۵۸۶)

شاید بیهوده نیست که بزرگ‌ترین پزشک ایرانی پور سینا (ابن سینا) نام گرفته است. می‌تواند باشد که سینا شکلی از نام سیمرغ است به شیوه‌ی نمادین پدر بوعلی شمرده شده باشد. سیمرغ از قلمرو اسطوره و باورشناسی باستانی به قلمرو و دبستان‌های راز و آیین‌های در ویشی برده شده است و کارکرد و معنای خودشناسی یافته است و سالار خویش می‌جویند و سرانجام از گروه مرغان خداجو، سی تن او را در خویش می‌بینند و خود را در او. در این حماسه‌ی عرفانی، سیمرغ نماد جان است. که جان‌های زنده و بیدار که از خفتگی و مردگی رسته‌اند بی‌تاب و ناشکیب او را می‌جویند و تا او را پیدا نکنند آرام نمی‌توانند یافت. سیمرغ در ادبیات نهان‌گرایان، اسماعیلیان، نماد پیشوا و امام است و در همان هنگام نشانه‌ی رازآلود جان (کزازی، ۱۳۷۹).

پژوهشگر بزرگ محمد تقی پورنامداریان بر این باور است که سیمرغ در حقیقت رمز جبرائیل است، چرا که تقریباً تمامی صفات سیمرغ در وجود جبرائیل جمع است. صورت ظاهری آن‌ها (بزرگ‌پیکری، شکوه، جمال و پر و بال) به هم شباهت دارد بنا به سوره فاطر: «فرشته‌ها بال دارند».

در داستان زال و سیمرغ، سیمرغ واسطه‌ی نیروی غیبی است و زال هم سیمای پیامبران دارد این ارتباط بی‌مانند با ارتباط جبرائیل، فرشته‌ی وحی و پیامبر نیست. شبیه داستان پرورش کودکی بی‌پناه توسط سیمرغ در مورد جبرائیل نگاه دارنده‌ی کودکان بنی اسرائیل است که مادران‌شان آن‌ها را از ترس فرعون در غار پنهان کرده‌اند. مانند عمل التیام‌بخش زخم‌ها، توسط سیمرغ در فرهنگ اسلامی در واقعه‌ی شکافتن سینه رسول خدا را در ارتباط با واقعه‌ی معراج می‌بیند. هم‌چنان که سیمرغ به درخت «هارویس پتوخ مگ» آشیانه دارد. جبرائیل نیز بر درخت «سدره‌المنتهی» ساکن است.

«سیمرغ» گاهی با مرغان اساطیری دیگر مثل «عنقا» اشتباه می‌شود. عنقا از ریشه‌ی عنقا است به معنی دارنده‌ی گردن دراز و چیزی مشترک سیمرغ و عنقا بودن و افسانه‌ی ای بودن است. در واقع «عنقا» یک اسطوره‌ی جاهلی عرب عنقا است. و سیمرغ یک اسطوره‌ی ایرانی. شباهت‌هایی که گفته شده، باعث شده است که در ذهن شاعران و نویسندگان این دو مرغ اسطوره‌ای گاهی با هم اشتباه شوند. حال آن که در حقیقت دو خاستگاه متفاوت دارند. (پورنامداریان، ۱۳۷۴)

یقین داریم که ایرانیان در قدیم گاه نام فرزندان خود را «سینا» می‌گذاشتند و شگفت‌انگیزتر این است که مادر رودابه و مادر بزرگ رستم، سین‌دخت (سین + دخت) نام داشته است. نام این زن بی‌هیچ شبهه از همان «سنا» گرفته شده است و چنان‌که می‌دانیم در داستان زاده شدن رستم دخالت بسیار قوی و مؤثر دارد این قصد از همین نکته که نام مادر بزرگ رستم سیندخت بوده است ریشه گرفت. و در هنگام زاده شدن رستم بر بالین رودابه نه سیمرغ بلکه همان مادر خودش سیندخت حضور داشته و بعد چاره‌گری پرداخته است. بعدها این شباهت اسمی عجیب در داستان با ورود سیمرغ در تولد رستم منسوب دانسته شده است.

اولین داستانی که در آن پای به صحنه حماسه ملی ایران باز می‌شود در داستان «زال» است پس از آن که سام خبردار می‌شود که فرزندش با موی سفید متولد شده است دستور می‌دهد که کودک را بردارند و به جای دور دست برند. خادمان سام، کودک را به البرزکوه می‌برند که بدان جای سیمرغ را لانه بود:

نهادند بر کوه و برگشتند باز برآمد بر این روزگار دراز (ج ۱، ص ۷۷)

دومین بار سیمرغ در زاده شدن رستم جلوه‌گری دارد. زال از این پر سیمرغ در هنگام گرفتاری و عاجز شدن رودابه از زادن رستم استفاده می‌کند. در هر حال زال پر سیمرغ را بر آتش می‌افکند. مرغ حاضر می‌شود و زال را سخت غمگین می‌بیند:

چنین گفت سیمرغ کین غم چراست	به چشم هژبر اندرون نم چراست
کزین سرو سیمین پر مایه روی	یکی شیر باشد تو را نام جوی
بیاور یکی خنجر آبگون	یکی مرد بینا دل پرفسون
نخستین به می ماه را مست کن	ز دل بیم و اندیشه را پست کن
تو بنگر که بینا دل افسون کند	ز پهلوی او بچه بیرون کند
وز آن پس بدوزد کجا کرد چاک	ز دل دور کن ترس و اندوه و باک

(ج ۱، ص ۱۲۱)

و سومین باری که سیمرغ در شاهنامه حضوری چشمگیر دارد رویارویی رستم با اسفندیار است که با راهنمایی سیمرغ اسفندیار به دست رستم کشته می‌شود. البته بعد از مرگ اسفندیار، رستم به دست برادرش شغاد کشته می‌شود. و خاندان رستم نیز به دست بهمن پسر اسفندیار و به خون‌خواهی پدرش به باد فنا می‌افتد و پیش‌بینی سیمرغ که تباهی گشوده‌ی اسفندیار را به دنبال دارد به حقیقت می‌پیوندد.

سیمرغ در شاهنامه کاربردها و مفاهیم مثبت زیادی داشته است که عبارتند از:

الف. بلندی جایگاه و آشیانه سیمرغ را توصیف می‌کند:

بفرمود سپس تاش برداشتند	وز آن بوم و بر دور بگذاشتند
یکی کوه بد نامش البرز کوه	به خورشید نزدیک و دور از گروه
بدانجای سیمرغ را لانه بود	بر آن خانه از خلق بیگانه بود

(ج ۱، ص ۷۷)

ب. گاهی واسطه‌ی بین خدا و بندگان و نقش دایه و مادری:

چو با داور این رازها گفته شد  
نگه کرد سیمرغ از افراز کوه  
که آن آمدنش از پی بچه بود  
چنین گفت سیمرغ با پورسام  
تو را پرورانده یکی دایه‌ام  
روا باشد که اکنون بردارمت  
جوان چون زسیمرغ بشنیداین  
اگر چند مردم ندیده بد اوی  
نیایش همانگه پذیرفته شد  
بدانست چون دید سام و گروه  
نه از مهر سیمرغ او رنجه بود  
که ای دیده رنج نشیم و کنام  
همت مام و هم نیک سرمایه ام  
بی آزار نزدیک او آرمت  
پر از آب چشم و دل اندوهگین  
زسیمرغ آموخته بد گفت‌وگویی

پ- جایگاه رهبری، راهنمایی و پشتیبانی سیمرغ از فرزندش زال:

شبستان همه بندگان کنده موی  
به دل آن گهی زال اندیشه کرد  
همان پر سیمرغ آمد به یاد  
یکی مجمر آورد و آتش فروخت  
همان در زمان تیره گون شد هوا  
برهنه سر و موی تر گشته روی  
وز اندیشه آسان ترش گشت درد  
بخندید و سیندخت را مژده داد  
وز آن پر سیمرغ لختی بسوخت  
به زیر آمد آن مرغ فرمانروا  
(ج، ۱، ص ۱۲۰)

ت: راهنمایی پزشکی و اصطلاح جراحی:

به زال آنگهی گفت تا صد نژاد  
که کودک زپهلوی برون آورند  
به سیمرغ بادا هزار آفرین  
بپرسی کس این را ندارد به یاد  
بدین نیکویی چاره چون آورند  
که ایزد و را ره نمود اندرین  
(ج، ۱، ص ۱۲۳)

ث. شکوه و عظمت سیمرغ:

یکی کوه بینی سر اندر هوا  
که سیمرغ خواند و راه جوی  
اگر پیل بیند برآرد به چنگ  
اگر باز گردی بوی سودمند  
بر او بر یکی مرغ فرمانروا  
چو پرنده کوهیست پیکارجوی  
زدریا نهنگ و زخشکی پلنگ  
نبازی به سیمرغ و کوه بلند  
(ج، ۴، ص ۸۰۶)

ج. نقش معلمی در جنگ، برای رستم:

تهمت کز اندر کمان راند زود  
بزد تیر بر چشم اسفندیار  
خم آورد بالا سرو سهی  
واژه‌ی سیمرغ ۵۰ بار در شاهنامه به کار رفته است.

گاهی از سیمرغ در شاهنامه با اسامی دیگری روبرو می‌شویم که عبارتند از:  
۱. مرغ فرمانروا:

یکی کوه بینی سر اندر هوا  
که سیمرغ خواند و ره جوی  
بر او بر یکی مرغ فرمانروا  
چو پرنده کوهیست پیکارجوی  
(ج، ۴، ص ۸۰۶)

۲. مرغ روشندل:

بدو گفت سیمرغ کای پهلوان  
بفرمود تا رخس را همچنان  
چو رستم بر آن تند بالا رسید  
همان مرغ روشندل او را بدید

(ج ۴، ص ۸۵۹)

۳. خداوند مهر:

بدو گفت کای ژنده پیل بلند  
چرا رزم جستی ز اسفندیار  
بدو گفت زال ای خداوند مهر  
زدست که گشتی بدین سان نژند؟

همی آتش افکندی اندر کنار  
چو اکنون نمودی به ما پاک چهر  
(ج ۴، ص ۸۵۹)

۳-۲- سروش:

سروش به صورت پهلوی (سروس) معنایش ۱- فروگشته با یک ملک است ۲- روز هفدهم از هر ماه شمسی را گویند. (کمیل، ۱۳۸۸)

«سروش» در اوستا به معنی اطاعت و فرمانبرداری مخصوصاً پیروی از دستورات خداوند است و از آن ریشه اوستایی سرو به معنی شنیدن آمده است. در گاتها بیشتر سروشه به همین معنی آورده شده است (یسنا ۴۴-قطعه ۱۶-یسنا ۴۵-قطعه ۵) و همچنین در اوستا سروشه به عنوان علم برای فرشته یاد شده و او مقامی مهم دارد و صفت مهین و بزرگ متصف گردیده است. (گاتها. یسنا ۳۳-قطعه ۵) وی مظهر اطاعت و نماینده‌ی صفت رضا و تسلیم در برابر اوامر اهورایی است. سروش از جهت مقام با مهر برابر است و گاه او را جزء امشاسپندان محسوب دارند و در ادبیات متأخر زرتشتی سروش از فرشتگان است که در روز رستاخیز به کار حساب و میزان گماشته خواهد شد. در کتاب متأخر زرتشتی و فرهنگ‌های فارسی سروش پیک ایزدی و حامل وی خوانده شده. از این رو در کتاب‌های فارسی او را با جبرئیل سامی یکی دانسته‌اند. محافظت روز هفدهم هر ماه به سروش ایزدی سپرده شده. بیرونی در فهرست روزهای ایرانی، روز مزبور را «سروش» و در سغدی «سرش» و در خوارزمی «سروف» یاد کرده. در زبان فارسی گاهی سروش به فرشته‌ی مذکور اطلاق شده (خلف تبریزی، ۱۳۶۶)

فرشته را در عربی ملک خوانند و حکمای فرس گویند که حق تعالی سی و پنج سروش آفریده است. از آن جمله سی نفر آناند که روزهای سی‌گانه هر ماه از ماه‌های شمسی به نام ایشان موسوم گشته و پنج نفر دیگر آن که پنجه دزدیده که خمسه مسترقه باشد به نام آن‌هاست و از آن جمله سی سروش، دوازده نفر که ماه‌های سال شمسی به نام ایشان موسوم شده و هر یک از این دوازده سروش به تدبیر امور و مصالح‌هایی که هم‌نام اوست معین است و همچنین تدبیر امور و مصالحی که در هر یک روزهای سی‌گانه واقع می‌شود، در امور حواله به سروشی است که آن روز به نام او موسوم و این سروش‌ها که به تدبیر روزها قیام دارند کارکنان سروش‌هایی هستند که به تدبیر ماه‌ها اقدام می‌نمایند. پس هر روزی که به نام آن ماه موسوم است باشد سروشی که آن ماه به نام اوست و به تدبیر و مصالح آن روز می‌پردازد.

هر سروش به محافظت جوهری و عنصری مقرر است. چنان‌که خرداد موکل آب است. اردیبهشت بر آتش و مرداد بر اشجار. (خلف تبریزی، ۱۳۶۶)

در اوستا «ساروش» به معنی پیروی از فرمان خداوند، فرشته‌ای در دین زرتشتی که هم‌ردیف مهر و مظهر فرمانبرداری از ایزد یکتاست. البته نام منجم هندی دربار یزدگرد می‌باشد. (زنجانی، ۱۳۷۲)

سروش در پهلوی سروش از سرنوشه اوستایی برآمده است و نام یکی از بزرگ‌ترین ایزدان زرتشتی است. ریشه نام همان است که در سرودن به یادگار مانده است.

روان و روح در گذشتگان در پناه سروش به پل نمادین و آیین چینود می‌رسد تا کردارهای او بر رسیده و سنجیده آید تا مگر بتواند از پل بگذرد و به بهشت مینو راه برد. این ایزد در «بندیشن» با ویژگی‌هایی چون: «پرهیزگار دلیر تن به فرمان شگفت زین» ستوده و بازگفت می‌شود (عبادیان، ۱۳۸۷).

جایگاه و کاربرد واژه سروش در شاهنامه عبارتست از:

الف. راهنمایی و نقش پیامبری:

کیومرث از این خود، کی آگاه بود	که او را به درگاه بدخواه بود
یکایک بیامد خجسته سروش	به سان پری پلنگینه پوش
به گفتش به راز این سخن در به در	که دشمن چه سازد با همی پدر

(ج ۱، ص ۱۳)

ب. تشبیه سروش به باریدن باران:

چنان دید گودرز یک شب به خواب	که ابری برآمد از ایران پرآب
بر آن ابر پران خجسته سروش	به گودرز گفתי که بگشای گوش
ز تنگی چو خواهی یابی رها	وزین نامور ترک نر ازدها
به توران یک شهریاری نو است	کجا نام او شاه کیخسرو است
تو تا زادی از مادری پاک‌دین	سراسر زمین شد پر از آفرین
به فرمان یزدان خجسته سروش	مرا روی بنمود در خواب دوش (ج ۲، ص ۳۵۳)

پ. پیغام رسانی روز مرگ:

بخفت او و روشن روانش نخفت	که اندر جهان باخرد بود جفت
چنان دید در خواب که او را به گوش	نهفته بگفתי خجسته سروش
که ای شاه نیک اختر نیک بخت	بسودی بسی پاره تاج و تخت

(ج ۴، ص ۷۱۳)

ت: همراهی و دوستی سروش با انسان‌های خوب:

گر از لشکر آزاد داری همی	مر این تاج را خوار داری همی
بگوی و تو از خاک ایران مرو	جهان کهن را مکن شاه نو
همه خاک باشیم اسب تو را	پرستنده آذرگشسب تو را

کجاشد تورا دانش و رای وهوش      که نزد فریدون نیامد سروش  
چو خورشید تابان برآرد درفش      چو زر آب گردد زمین بنفش  
مرا روزگار جدایی بود      مگر با سروش آشنایی بود

(ج۴، ص ۷۲۵)

ث. سروش در شاهنامه به عنوان نام یکی از عیدها به کار رفته است: (در داستان بر تخت نشستن بهرام)

بزرگان بر او گوهر افشاندند      بر آن تاج نو آفرین خواندند  
زگیتی برآمد سراسر خروش      به آذربید این جشن و روز سروش

(ج۵، ص ۱۰۷۸)

کاربرد و بسامد واژه سروش در شاهنامه همیشه مثبت بوده و معنای مجازی آن بسیار کم است. در نمونه مثال زیر سروش مجاز از پادشاه انوشیروان می باشد که آرام، عادل و مهربان است:

اگر تیز بگردد بغرد چو ابر      از آواز او آرام گردد هژیر  
و گر می گسارد به آواز نرم      همی دل ستاند به گفتار نرم

خجسته سروش است بر گاه و تخت      یکی بارور شاخ زیبا درخت (ج۶، ص ۱۲۴۰)

سروش در شاهنامه ۱۸ بار به کار رفته است.

### ۳-۳- پری:

این واژه به صورت «PARI» [پهلوی و پریک] ۱. جن ۲. جنس زن جن ۳. به معنی زن زیبا نیز به کار رفته است. واژه‌ی پری در اوستا «parika»، در فارسی میانه زرتشتی «parig» (مکنزی، ۲۰۰۲)، و در پهلوی (اشکانی) به صورت «parik»، در فارسی میانه ترفانی «parig»، در سفری «parik»، در ارمنی «parik»، و در پشتو به صورت «peria» آمده است. این واژه در زبان هندی باستان معادل ندارد و در ترجمه‌ی متن‌های اوستایی و پهلوی به سانسکریت آن را به «raksasi» و یا «maharaksasi» برگردانده‌اند. ریشه و اشتقاق این واژه به طور قطعی معلوم نیست. در این زمینه پیشنهادهای فراوان شده است (صفاری، ۱۳۸۳).

بارتولومه نخست «pairika» را به صورت جنس زن «paraka» گرفته و با مقایسه آن با واژه هندی باستان «parakira» (وابسته به دیگران، دشمن) معنی آن را «زن بیگانه و دشمن» فرض کرد.

پری موجودی خیالی و صاحب پر که اصلش از آتش است و غالباً نیکوکار و برعکس دیو که بدکار می‌باشد، است (زنجانی، ۱۳۷۲)

پری در پهلوی پریک بوده است. در زبان فارسی دری پری واژه‌ی پسندیده و نیکو است و وارونه‌ی دیو و نمونه‌ی برترین از زیبایی و دلارایی می‌باشد. اما در اوستا پریان چهره نکوهیده و با نفرین دارند و با جانداران فریفتار و زیان‌کارند. زردتشت سی گروه را که با وی در سرستیز بوده‌اند و کینه‌ورز و کوردل، دین بهی را نمی‌پذیرفتند، نفرین کرده است. یکی از آن سه «پریان» است و در دو گروه دیگر «گویان» و «کریپانان» هستند. در بندهشن نیز پریان در شمار جادوان و یاران زیان‌کار اهریمنند.



در اسطوره‌های ایرانی پری‌ها از نسل فرشتگان رانده شده از بهشت هستند که در صورت توبه کردن به بهشت باز می‌گردند. نام سرزمین پریان در کتاب‌های اسطوره‌ای پرستان و کوه قاف است. اما آن‌چه از ادبیات فارسی بر می‌آید، پری نه تنها موجودی زشت و اهریمنی نیست بلکه موجودی زیبا و صورت زنی اثری جلوه‌گر می‌شود و حتی گاهی در مقابل موجودات اهریمنی قرار می‌گیرد. این دوگانگی که درباره‌ی یک مفانیم وجود دارد، قابل بحث و اندیشه بسیار است. ولی از تحقیقات انجام شده چنین به نظر می‌رسد که پری در اصل باید «زن ایزدان» اسطوره‌های کهن ایرانی باشد، که پس از ظهور زرتشت و رواج آن‌ها و ارزش‌های اخلاقی این دین سبب شد که برداشت ذهنی جدیدی از پری در ذهن مردمان هم‌عصر زرتشت به وجود آورد و به خاطر همین هم او به یک موجود زشت و اهریمنی تبدیل می‌شود (سرکاراتی، ۱۳۵۰).

از جمله ویژگی‌های داستان پریان، دزدیده شدن اسپ پهلوانان از طرف پریان است که جز در مقابل هم‌خواهی و داشتن فرزند از آنان حاضر به دادن اسپ‌ها نمی‌شوند.

واژه‌ی پری ۵۰ بار به همراه ترکیباتش در شاهنامه به کار رفته است که این کاربرد بیشتر برای زنان است. اما در ۱۰ مورد برای مردان به کار رفته است که عبارتند از: پری، پریچهره‌گان، پری چهره، پری لشکر، پری‌رو، پری‌پیکر، پری‌زاده و پری پلنگینه پوش (صفاری، ۱۳۸۳).

کاربرد و بسامد گوناگون «پری» در شاهنامه:

الف. پری در معنای مرد آمده است:

فرستاد مر دایه را چون نوند	که رو زیر آن شاخ سرو بلند
نگه کن که آن ماه دیدار کیست	سیاوش مگر زنده شد یا پری است

(ج ۳، ص ۵۳۳)

ب. اسپان را در تیزی و چابکی به پری تشبیه کرده است:

مراو را زدوشیدنی چارپای	زهریک هزارآمدندی به جای
بز و اشتر و میش را همچنین	به دوشندگان داده بُد پاک دین
همان گاو و دوشاب فرمانبری	همان تازی اسپان همچون پری

(ج ۳، ص ۲۱)

پ. شرکت کردن پریان در جنگ:

پری و پلنگ انجمن کرد شیر	ز درندگان گرگ و ببر دلیر
سپاه دد و دام و مرغ و پری	سپهدار و باکبر و کنداوری

(ج ۱، ص ۱۳)

ت. تشبیه رودابه به پری در زیبایی:

بدو گفت کای شسته مغز از خرد	به پر گوهران آن کی اندر خورد
که با اهریمن جفت گردد پری	که مه تاج بادا، مه انگشتری

(ج ۱، ص ۱۰۲)

## ۶- نتیجه‌گیری

اساطیر با ادبیات حماسی در آغاز پیدایش بسیار پیوسته‌اند. زیرا اولی با خدایان و دومی با اعمال نمایان آدمیان سر و کار دارد. همان‌گونه که اساطیر با موجودات منفی سر و کار دارد با موجودات مثبت هم سر و کار دارد. زیرا با نبودن موجودات مثبت، جهان مملو از موجودات منفی و تباهی خواهد شد. اینجاست که اسطوره نیروی شگفت‌انگیز خود را نمایان می‌کند و موجودات خارق‌العاده‌ی مثبتی را نشان می‌دهد که در نظم و ترتیب جهان هستی دست به کار شده، به جنگ موجودات منفی و فساد و تباهی می‌روند.

سیمرغ که نقش راهنمایی و پیامبرگونه در شاهنامه دارد از نظر بزرگان سخن رمز جبرائیل بوده، و تمام صفات جبرائیل و پیامبر یکسان می‌باشد. ۵۰ بار در شاهنامه به کار رفته است. و سروش که ۱۸ بار در شاهنامه به کار رفته است معمولاً معنای مجازی آن بسیار کم است و همیشه مفهوم مثبت دارد.

پس این دو موجود در این بزرگ اثر اساساً در معنای اصلی خود به کار رفته‌اند. حال آن‌که پری در غیر معنای اصلی خود نیز به کار رفته است. واژه‌ی پری ۵۰ بار در شاهنامه کاربرد داشته است. که معمولاً در هیئت زن نمایان می‌شود، ۱۰ بار آن برای مرد به کار رفته است. این موجود در زبان پهلوی و دری موجودی پسندیده و نیکو، اما در اوستا چهره‌ای نفرین شده و نکوهیده دارد. و در اسطوره‌های ایرانی از نسل فرشتگان رانده شده از بهشت است.

## منابع

۱. پورنامداریان، تقی. (۱۳۷۴). دیدار با سیمرغ. تهران، پژوهشگاه علوم انسانی.
۲. خلف تبریزی، محمدحسین. (۱۳۶۶). برهان قاطع. تهران، امیرکبیر.
۳. دهخدا، علی اکبر. (۱۳۳۹). لغت نامه. تهران، سیروس.
۴. زنجانی، محمود. (۱۳۷۲). فرهنگ جامع شاهنامه. تهران، عطایی.
۵. سرکاراتی، بهمن. (۱۳۵۰). پری. تهران، مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران.
۶. صفاری، نسترن. (۱۳۸۳). موجودات اهریمنی در شاهنامه. کرج، جام گل.
۷. کزازی، میر جلال‌الدین. (۱۳۷۹). نامه باستان. ج ۱، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۸. کمیل، ژوزف. (۱۳۸۸). قدرت اسطوره. مترجم: عباس مخبر، تهران، مرکز.
۹. مکنزی، د. ح. (۲۰۰۲). فرهنگ پهلوی. مترجم: مهشید میر فخرایی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی.